



وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا

نشریه فرهنگی دانشجویی

# نجوا

شماره هشتم / آذر ماه ۱۴۰۳

# به نام دادگستر

## نشریه نجوا

مدیر مسؤل و سردبیر و صاحب امتیاز: کوثر نجفی

ویراستار: فاطمه جوادی، کوثر نجفی

هئیت تحریریه: نفیسه چابکی، بنت الهدی شهبواری،

علی رفیعی، مهدیه زارعی، کوثر نجفی

صفحه ارا: کوثر نجفی

راه ارتباطی ما در تلگرام bsj\_hums

نجوا

66

## سخن سردییر

خدا را شاکریم که هشت شماره در کنار شما عزیزان بودیم اما در این شماره با نام جدیدی که از دل تفکر برآمده است به سوی شما آمده ایم. نامی از جنس کلام ، ما آمده ایم با نجوا که آرام آرام حقایق را بر جان شما تزریق کنیم و حق را به نظاره بنشینیم. این شماره بهانه ای شد برای شنیده شدن صدای واضح و مبرهن حقیقت ، حقیقت آزادی و قیام که از فکر و ایدئولوژی برخواسته و به جنگ نابرابری می رود.

تیغ عشاق بلندست و نیاید کوتاه

راه ما همراه زخم ست و ببریم این راه!

،،

# رزم آفرینی از جنس گرد آفرید

## بنت الهدی شهسواری

گرد آفرید را اینگونه بیان می‌کند: کمان را بزه کرد و بگشاد بر/ نبد مرغ را پیش تیرش گذر/ به سهراب بر تیر باران گرفت/ چپ و راست جنگ سواران گرفت/ نگه کرد سهراب و آمدش ننگ/ برآشت و تیز اندر آمد به جنگ/ سپر بر سر آورد و بنهاد روی/ ز پیکار خون اندر آمد به جوی. داستان را که بیشتر جلو ببریم، فردوسی از سیاست و خوش‌زبانی و شیوایی کلام و قدرت بیان دختر ایران، گرد آفرید هم سخن می‌گوید: بدو روی بنمود و گفت ای دلیر/ میان دلیران به کردار شیر/ دو لشکر نظاره بر این جنگ ما/ بر این گرز و شمشیر و آهنگ ما/ کنون من گشاده چنین روی و موی/ سپاه از تو گردد پر از گفت و گوی/ که با دختری او به دشت نبرد/ همانا به ابر اندر آورد گرد؟/ نهانی بسازیم بهتر بود/ خرد داشتن کار مهتر بود. در پایان رزم، گرد آفرید اینگونه به سهراب می‌گوید: تو را بهتر آید که فرمان کنی. رخ نامور سوی توران کنی/ نباشی بس ایمن به بازوی خویش/ خورد گاو نادان ز پهلوی خویش بخندید و او را به افسوس گفت: که ترکان ز ایران نیابند جفت. اما این داستان، باریکه‌ی کوتاه نوری از درخشش عظیم دختران ایران بود. در آنجا حفظ اعتبار و عزت وطن به عهده‌ی شیرزنی چون گرد آفرید بود و الان چشم امید ما به دختران و زنان حاضر در صحنه‌ی دفاع و مقاومت و عزت ایران عزیز است. حال که دشمن هم نان ما و هم جان ما را هدف گرفته، باید یک صحنه‌ی دیگری از رزم آفرینی را رقم بزنیم، چه کسی حاضر است که به میدان بیاید، و اکنون چون گرد آفرید از خود شجاعت نشان دهد؟

در تمام طول تاریخ دیده ایم، افتخار آفرینی‌های زنان و دختران شجاع ایران به چشم می‌خورد. دختران ایران نه تنها ایثار، شجاعت و پاک‌سرشتی و سیرت نیکو را از پدران خود به ارث برده‌اند، که شجاعت و دلاوری و رزم‌آوری را هم از پدران خود به یادگار گرفته و به رخ کشیده‌اند. از دلاوری و رزم‌آوری‌های زنان ایرانی در همه جای دنیا سخن یاد می‌شود. در هر دوره‌ای از ایران را که بنگریم، حداقل نام یک زن در میان قهرمانان و پهلوانان داستان می‌درخشد. از بی بی مریم بختیاری گرفته تا مرضیه حدید چی که نامش در تاریخ انقلاب می‌درخشد. قهرمانی‌های هر کدام را به هر شکلی که بوده به ما نشان دادند. اما فردوسی به زبان دیگری، به آهنگ دیگری، با آرایش شعر و ادب، این دلاوری را نوشته. به قلب تاریخ ایران که سفر کنیم، سرچشمه‌های بی‌انتهای این نوع رشادت‌ها و دلیری‌های دختران و زنان ایران را می‌بینیم، اگر همراه با شاهنامه‌ی فردوسی سفر کنیم به تاریخ ایران عزیز، به داستان زیبای دلاوری زنی به نام گرد آفرید می‌رسیم. به داستان که بنگرید، ترکیب قهرمانی، زیبایی، اصالت و شعر و تشبیه و مبالغه را حس میکنید. فردوسی در این داستان هم از رزم می‌گوید هم از غرور و اصالت هم از زیبایی و نجابت. فردوسی در ابتدای داستان گرد آفرید را اینگونه معرفی می‌کند: زنی بود بر سان گردی سوار/ همیشه به جنگ اندرون نامدار/ کجا نام او بود گرد آفرید/ زمانه ز مادر چنین ناورید. در قسمتی از داستان پهلوانی و مهارت رزم‌آوری

# غزه، کربلاي امروز

## نفيسه چابكي

"به نام خدای حسین سربریده...

بنگر که زمین جامه ای از خون پوشیده، انگار که در زمین خون جوشیده، زندگی هم جامه غم پوشیده؛ طفلان به جای بازی غرق در خون خوابیده...

دیگر خبر از مهر نیست خنده و بازی و شعر نیست، دیگر اگر بود خنده مادری، دیگر اگر بود تن سالم کودکی یا پدری عشق ورز در گوشه این سرزمین، یک رویا شد! از جور زمانه خنده آن کودک آه شد...

دیدي فلسطين را شهر غرق خون را؟ دیدي که دیگر آن سرزمین دهد بوی مرگ کودکان و مادران بی گناه؟! کی جنگ رسید به مادران باردار؟! کی شد مرد خانه ها نوزدان در قنّداق؟ کی تن کودکان شد خوراک سگ ها؟ اصلا جنگ را چه به کودکان و زنان؟ اصلا موشک را و تیرو تنگ را چه به مردم بی دفاع؟ اصلا بگذریم اما یک سوال...

تو دیدي کفن شاید فاطمه را؟ می دانی شاید فاطمه کیست؟

همان تکه ای گوشت سوخته در میان آواره که تکه دیگرش آن طرف خرابه، آنجا دست بریده ای افتاده نمی دانم آنم دست فاطمه؟ حالا میدانی شاید فاطمه کیست؟

گفتند هزاران پسر بمیرد یک دختر گم نشود...

اما هزاران دختر گمشده و هزارن مرد مردند...

می گویم برای حسین (ع) اشک میریزی؟ گفتند چگونه برتنش اسب تاخت؟ گفتند به تو از مردان بی سر؟ گفتند شش ماهه تشنه بود؟ از اثار زینب چه میدانی؟

آنجا گفتند ولی با من به غزه بیا ببین که چگونه تانک برتن کودکان تاخت! بیا و ببین چه زینب هایی که اسیر شدند بیا و ببین چه علی اصغرهایی که اربن اربا شده اند...

دیدم مادری بر خرابه لالایی می خواند، دیدم رقیه های تیم شده را، دیدم آن علی اکبر بر زمین فتاده را، من دیدم مظلوم تنهاست تو چه؟ من شنیدم حسین باز یار می طلبد بردل کربلا توجه؟ تو ندیدی آن شمر بی حیا که آتش می زند خیمه ها؟ ندیدی شده همبازی کودک ها تیرو تنگ و موشک ها؟

باز کشتند کافر ها به اسم انسانیت کودک ها!

مکتب حسین به تو تماشا یاد داد؟ مکتب حسین سکوت یادت داد؟

برخیز که کربلا اینجاست! برخیز مظلوم تنهاست!

نجوا

# از شهادت نصرالله تا نصرت الهی

## علی رفیعی

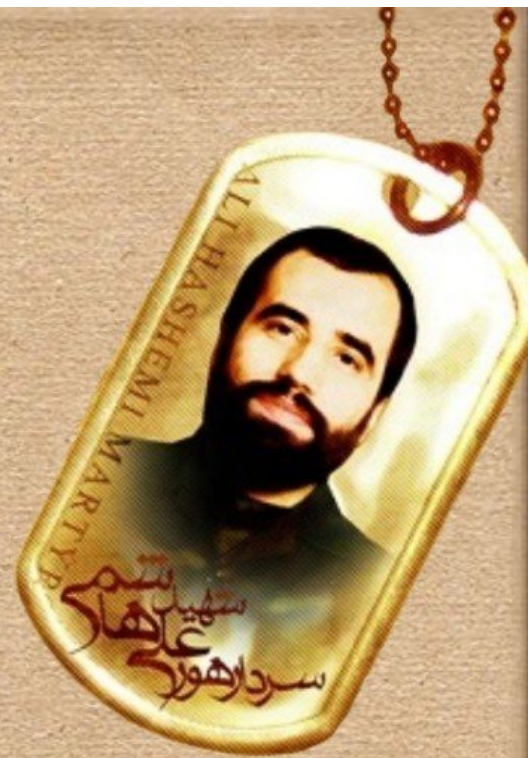
شهادت رساندن دبیرکل آن شهید سید عباس موسوی بود اما ساختار حزب الله منسجم تر از آن بود که با شهادت رهبر حزب این گروه متلاشی شود سید حسن نصرالله جوان در سن ۳۲ سالگی رهبری این گروه را برعهده گرفت. شکست اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه نشان از توان مدیریتی این سید برگزار و اراده جمعی مردمی حزب الله بود. بعد از جنگ ۳۳ روزه اسرائیل به مرور شروع به ترور فرماندهان حزب الله کرد، حاج عماد مغنیه اولین هدف بود، با این امید که با ترور فرماندهان انسجام ساختاری حزب الله متزلزل شود اما این خیالی اشتباه بود. حادثه ۷ اکتبر و استقامت ۱ ساله غزه در این جنگ و مبارزه فرسایشی حزب الله در شمال اسرائیل و از کار انداختن توان نیمی از ارتش این رژیم، اسرائیل را به این فکر جنون آمیز و از سر استیصال رساند که برای حذف حزب الله باید فرمانده و رهبر را باهم ترور کرد، ترور فرماندهان و رهبر حزب الله برای از کار انداختن و فشل کردن ساختار حزب الله، محاسبه‌ای اشتباه بود. ملت‌ها و ساختارها حول اراده‌ها شکل میکشند اما اراده‌های متمرکز یا اراده‌های متکثر، حزب الله از نوع کرده‌ای مردنی و متکثر میان دوستان آن و هم‌ارنان آن هست و از دل این اراده سید نصرالله بیرون میاد و از دل این ایده هزاران رهبر و مبارز متولد میشود. اراده جمعی مردمی حزب الله ریشه‌دارتر از آن هست که با ترور فرماندهان و رهبر آن خشکیده شود، این جنگ بیشتر از آنکه جنگ تانک‌ها و موشک‌ها باشد جنگ اراده‌ها هست. خون این شهدای بزرگوار به خصوص شهید نصرالله راه را برای نصرت عظیم الهی باز خواهد کرد و زمینه را برای نابودی اسرائیل و ظهور مهدی موعود فراهم

میکند. انشالله

انقلاب‌های مدرن در اروپا و آمریکا در قرن ۱۸ و ۱۹ و وقوع ۲ جنگ جهانی در قرن ۲۰ تاریخ را به مدت ۲ قرن آ بستن مولود حرومزاده‌ای به نام اسرائیل میکرد. صهیونیسم بین‌الملل در اواخر قرن ۱۹ با انتشار اعلامیه بالفورد لزوم تشکیل دولت مستقل یهودی-صهیونیستی را اعلام کرد. ۲ جنگ جهانی و مرزهایی جدید و نظامی نوین لازم بود تا اسرائیل بتواند جایگاه خود را در منطقه و جهان موجه و تثبیت کند. سال ۱۹۴۷ مولود حرومزاده و نامشروعی با نام اسرائیل توسط شبکه صهیونیسم بین‌الملل بعد از راه‌اندازی دو جنگ جهانی و برقراری نظم جهانی جدید شکل گرفت. کفار صهیونیسم سرمستانه بعد از سه جنگ تمام عیار با کشورهای قدرتمند عربی تسلط خود را بر منطقه تثبیت کردند، مصر را پای میز مذاکره برای قبول موجودیت و مشروعیت اسرائیل آوردند. سال ۱۹۷۹ اتفاق غیرقابل پیش‌بینی رخ داد در کمال تعجب انقلابی اسلامی و دینی در ایران به پیروزی رسید که میشل فوکو فیلسوف و متفکر فرانسوی در وصف آن گفت: ایران روح یک جهان بی روح در جهانی که خالی از روح دینی و معنوی شده بود مردم ایران انقلابی معنوی را رقم زدند، این انقلاب انگیزه‌ای برای مسلمانان و هویتی برای مستضعفان عالم شد. حزب الله لبنان از اولین مولودهای مبارک این انقلاب عظیم اسلامی بود، جوانان شیعه لبنانی با الهام از انقلاب اسلامی ایران و ولایت فقیه، حزب الله لبنان را تشکیل دادند. وجود یک گروه مسلح و انقلابی شیعی که از انقلاب اسلامی ایران سرچشمه گرفته و هدف خود را آزاد سازی قدس قرار داده، برای صهیونیسم جهانی غیرقابل قبول و هضم بود. اولین اقدام برای نابودی حزب الله به

نجوا

# قرارگاه سری ، فرمانده جاسوس !



## کوثر نجفی



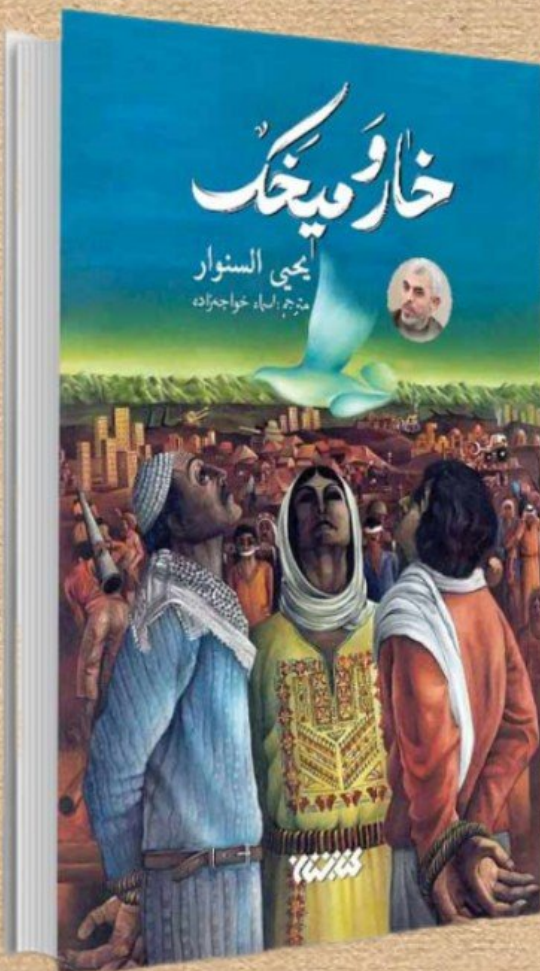
بعد از تیر ۶۷ و سرنوشت نامعلومی که گریبان گیر فرمانده هور شد تقریباً همه فرماندهان ایرانی به این نظر رسیدند که نامی از علی هاشمی برده نشود زیرا اگر علی به عنوان یکی از طراحان اصلی عملیات خیبر و همچنین به عنوان فرمانده سپاه ششم امام صادق که چندین تیپ و لشکر را در منطقه حورالعظیم در اختیار داشت اسیر شده باشد و دشمن او را شناسایی کند، شرایط برایش سخت خواهد شد و سرنوشتی نامعلوم گریبان گیر او خواهد شد. فاش شدن هویت چنین فرماندهی می توانست برگ برنده ای برای صدام باشد. سال های بعد از جنگ پشت سر هم سپری می شد اما تنها کسی که نه خودش می آمد و نه پیکرش علی هاشمی بود. فرمانده ایرانی که کسی او را در زندان های رژیم بعث ندید و با آزاد شدن اسرا و حتی سقوط صدام خبری از او نبود. اما سرانجام سیاوش از آتش هور عبور کرد تا باری دیگر به نجوای عاشقانه مادر صبورش گوش بسپارد، یوما، عینی، خوش آمدی، مادر ۲۲ سال چشم انتظار بودم، نور چشمانم رفت، آفت رفت، خواهرت رفت، جنازت رو ندیدن، من هم ندیدم، دعا کن، بهم صبر بده. مادر فرمانده هور، روضه مصور صبر و استقامت را به رخ کشید و سرانجام استخوان های جوان رعنائش را در کفنی از انقلاب، پاکیزه و عاری از تهمت به آغوش کشید.

چهار تیر ۱۳۶۷ ارتش بعث با تمام توان به جزیره مجنون حمله کرد، آن روز هوا بارونی نبود اما آسمان تیره ای روشن بود فقط گلوله و بمب شیمیایی بود و خون هایی که به این زمینه خاکستری رنگ می بخشید. علی به عنوان فرمانده شجاع عرب زبان قرارگاه نصرت که مسئولیت دفاع از جزیره مجنون را به عهده داشت گفته بود "تا وقتی که حتی یه نفر از بچه ها توی منطقه باشه جزیره را ترک نمیکنم". فشار دشمن بیشتر و بیشتر شد و سرانجام در برابر چند لشکر عراق فقط حدود ۱۵ نفر از بچه ها باقی مانده بودند که چند نفر از این تعداد با مخفی شدن در بین نیزارها توانستند خود را به نیروهای خودی برسانند و چند نفر هم اسیر شدند. اما هیچکس نمی دانست که چه اتفاقی برای فرمانده رخ داده است، بچه ها از هم میپرسیدند : سرنوشت علی چه شد؟ اسارت یا شهادت ؟ حتی آن هایی که تا لحظه آخر هم با او بودند نمی دانستند ، گویی همه چیز برای چند لحظه متوقف و علی هاشمی در حاله ای ابهام در کشاکش زمان و مکان ناپدید شد. اما داستان قرار بود عجیب تر شود کسی که به عنوان یک قهرمان مفقود شده بود چند سال بعد بعضی او را خائن می نامیدند و از گوشه کنار به گوش میرسید : پناهنده شدن! ستون پنجم! یا شاید ارتباط با صدام!

# معرفی کتاب

مهدیه زارعی

کتاب «خار و میخک» برابر با یک رمان معاصر و فلسطینی است که نشان دهنده ی جدال مردمان مظلوم مسلمان میان آزادی و زندان. مردمانی که میان خون و آتش سلاح خود را می سازند؛ سلاح درد دست و اشک در چشم. این کتاب نوشته ی شهید یحیی سنوار در طول دوران اسارت خود در زندان بئرالسبع رژیم صهیونیستی و به زبان عبری نوشته شده و به توصیف زندگی فلسطینی ها می پردازد. «خار» در این کتاب نماد دردها، سختی ها و مشکلات است و «میخک» به عنوان نمادی برای شادی ها و موفقیت ها است. کتاب «خار و میخک» یحیی سنوار با شیوه دگرزیستن و نیزارتقا کیفیت زندگی خانواده افراد مواجه است و جریان چریکی با شماتت و سرزنش اینان را عامل دشمن اشغالگری دانند. در این بزنگاه نویسنده موضعی میانه دارد و هم کارگر ناگزیری را درک می کند که هشت فرزند گرسنه دارد و هم مردم مقاومی که کار برای اشغالگر را خطا و گناه می دانند و این کلمات حکایت از نگاه جامعه شناسانه و انسانی شهید سنوار دارد. فصل دانشگاه رفتن قهرمان داستان ما جذاب تر است. آنجا که از مهر آوردن و تماشای یکی از همکلاسی هایش می گوید و به این اشاره می کند که هرگز بیش از آن که او را در دل دوست داشته باشد نخواسته و قائل به حدود دیانت و سنت است و می خواهد در پایان دانشگاه به خواستگاری دختر برود.



## در بخشی از کتاب می خوانیم:

در گوشه ای، چند نفری از همسایگان مان نشسته بودند، جای می نوشیدند، بعضی ها سیکار می گیرانند و دود می کردند و از دل مشغولی ها و نگرانی هایشان می گفتند. آنها از عزت و کرامتی که نیروهای مقاومت از زیر لگد اشغالگران بیرونش کشیده بودند احساس افتخار می کردند و از فردهای نامعلوم می ترسیدند. آیا وضعیت به همین شکل باقی می ماند؟ آیا نیروهای اشغالگر به اردوگاه حمله های سنگین تری نمی کنند؟ حرف ها متفاوت بود، اما نظر غالب بر این بود که باید به میدان آمد و هر کسی به نوعی می گفت دیگر چه چیزی برای از دست دادن داریم؟ اینگونه صحبت ها همیشه در یک نقطه به پایان می رسید: «آره والا... یک دقیقه با عزت و کرامت زندگی کنیم بهتره تا هزار سال زیر تیغ نیروهای اشغالگر»





مقام معظم رهبری (مدظله العالی):

ما یقین داریم با ادامه‌ی مبارزات مردم مسلمان  
فلسطین و حمایت جهان اسلام، فلسطین به فضل  
الهی آزاد می‌شود و بیت المقدس و مسجدالاقصی و  
سایر نقاط آن سرزمین اسلامی به آغوش جهان اسلام

باز می‌گردد؛ ان شاء الله

۱۳۸۰/۰۲/۰۴